

## اعاده حیثیت

دکتر محمدجعفر حبیبزاده (دانشیار دانشگاه تربیت مدرس)

محمدعلی بابایی (عضو هیأت علمی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی «ره»)

چکیده:

اعاده حیثیت در قوانین و مقررات، در دو معنا به کار رفته است. معنای اول آن، معنایی غیرحقوقی و عبارت است از: ترمیم حیثیت از دست‌رفته شخص، و معنای دوم آن دربردارنده مفهوم یک تأسیس حقوقی است. هدف این تأسیس، ابراز اغماض و رأفت قانونگذار نسبت به شخصی است که مجازات مورد حکم را تحمل کرده و بعداً از خود رفتار شایسته نشان داده است. قانون مجازات عمومی ۱۳۵۲، احکام صریح و روشنی درخصوص اعاده حیثیت داشت؛ ولی از زمان تصویب قانون راجع به مجازات اسلامی (۱۳۶۱) تا تصویب ماده (۶۲) مکرر قانون مجازات اسلامی (۱۳۷۷)، در این زمینه خلاء قانونی وجود داشت. هرچند ماده (۶۲) مکرر ق.م.ا، تا حدی این نهاد حقوقی را احیا کرد، ولی به لحاظ اینکه در تصویب این ماده، جوانب امر ملاحظه نشد و دقت لازم به کار نرفت، دارای ایرادهای فراوانی است. در این مقاله، ماده مذکور مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته و با بیان ایرادهای آن، راه‌حل ارائه شده است.

کلید واژه‌ها: محرومیت، حقوق اجتماعی، اعاده حیثیت.

مقدمه:

اعاده حیثیت از دو کلمه «اعاده» و «حیثیت» ترکیب یافته است. اعاده در لغت به معنای بازگرداندن و از سرگرفتن است<sup>(۱)</sup> و گفته شده است، اعاده هرچیز پس از آن است که آن چیز تحت تأثیر عواملی زایل شده باشد و تا زوال امری رخ نداده باشد، اعاده آن بی‌معناست.<sup>(۲)</sup>

حیثیت نیز مصدر جعلی از «حیث» به معنای مکان، جا و جهت و «حیثیت» به معنای جهت، اعتبار و آبرو است.<sup>(۱)</sup> اعاده حیثیت در لغت عبارت از اعاده وضع، ترمیم، اعاده اعتبار کردن<sup>(۳)</sup> و معادل انگلیسی آن (Rehabilitation) است که باتوجه به منابع انگلیسی، به معنای بازگرداندن اهلیت یا وضعیت به شخص یا شی است.<sup>(۴)</sup> در منابع انگلیسی - عربی در ذیل عنوان «Rehabilitation»، ردالاعتبار او الحقوق، تاهیل و اصلاح آمده است.<sup>(۵)(۶)</sup>

در قوانین و مقررات، اعاده حیثیت در دو معنای متمایز و مختلف به کار رفته است. معنای نخست آن معنایی عام و غیرحقوقی است. اعاده حیثیت در این معنا عبارت است از ترمیم حیثیت و حرمت از دست رفته شخص. در معنای دوم، اعاده حیثیت دربردارنده یک تأسیس حقوقی است. بدین معنی که چون صرف اتمام مجازات باعث از بین رفتن آثار محکومیت از سجل کیفری محکوم علیه نمی‌گردد، اعاده حیثیت راه‌حلی است که این آثار را از سجل کیفری محکوم علیه می‌زداید و باعث می‌شود آثار حکم اجرا شده قبلی، نسبت به آینده اثری نداشته باشد.<sup>(۷)</sup> به طوری که بعضی از نویسندگان حقوقی هدف از اعاده حیثیت را حذف محکومیت جزایی محکوم علیه از سجل کیفری او به منظور رفع بعضی محرومیت‌ها که وی به عنوان مجازات تبعی به آنها محکوم شده است، دانسته‌اند.<sup>(۸)</sup>

در راستای صیانت از حرمت و حیثیت افراد جامعه، اصول متعددی از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به مصونیت و حفظ حیثیت اشخاص اختصاص یافته است. به موجب اصل بیست و دوم قانون اساسی: «حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از تعرض مصون است، مگر در مواردی که قانون تجویز می کند». همچنین به موجب اصل سی و نهم قانون اساسی: «هتک حرمت و حیثیت کسی که به حکم قانون دستگیر، بازداشت، زندانی یا تبعید شده، به هر صورت که باشد، ممنوع و موجب مجازات است». این اصول، قانونگذار عادی را در موارد متعددی ناچار به جرم‌انگاری در مورد تعرض به حیثیت اشخاص کرده است. قانونگذار عادی حتی پا را فراتر از جرم‌انگاری صرف نهاده و ضمن تعیین مجازات برای متعرض، وی را ملزم به جبران ضرر و زیان معنوی از طریق اعاده حیثیت، کرده است. مانند ماده (۶۹۸) قانون مجازات اسلامی، که نمونه‌ای از اقدام فوق است. به موجب این ماده: «هر کس به قصد اضرار به غیر یا تشویق اذهان عمومی... اکاذیبی را اظهار نماید... اعم از اینکه از طریق مزبور، به نحوی از انحای ضرر مادی یا معنوی یا غیر وارد شود یا نه، علاوه بر اعاده حیثیت در صورت امکان، باید به حبس از دو ماه تا دو سال و یا شلاق تا هفتاد و چهار ضربه محکوم شود».

همچنین باتوجه به اینکه در بعضی موارد، اشتباه یا تقصیر قضات در صدور حکم، موجب هتک حیثیت اشخاص می گردد، قانونگذار مؤسس در تکمیل اصول بیست و دوم و سی و نهم در اصل یک صد و هفتاد و یک، تصریح کرده است: «هرگاه در اثر تقصیر یا اشتباه قاضی در موضوع یا در حکم یا در تطبیق حکم بر مورد خاص، ضرر مادی یا معنوی متوجه کسی گردد؛ در صورت تقصیر، مقصر طبق موازین اسلامی ضامن است و در غیر این صورت، خسارت به وسیله دولت جبران می شود و در هر حال از متهم اعاده حیثیت می گردد».

شیوه‌های اعاده حیثیت باتوجه به معنای نخست این عبارت، به اعتبار اینکه هتک حیثیت به چه نحوی صورت گرفته باشد، در هر مورد متفاوت خواهد بود؛ چرا که به موجب ماده (۱۰) قانون مسئولیت مدنی: «کسی که به حیثیت و اعتبارات شخصی یا خانوادگی او لطمه وارد شده می تواند از کسی که لطمه وارد آورده است، جبران زیان مادی و معنوی خود را بخواهد. هرگاه اهمیت زیان و نوع تقصیر ایجاب نماید، دادگاه می تواند در صورت اثبات تقصیر، علاوه بر صدور حکم به خسارت مالی، حکم به رفع زیان از طریق دیگر از قبیل الزام به عذرخواهی و درج حکم در جراید و امثال آن نماید». ماده (۲۹۸) قانون آیین دادرسی در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ نیز باتوجه به این امر که نسبت دادن جرم به شخص، موجب هتک حیثیت وی در جامعه می شود، به منظور ترمیم حیثیت و آبروی از دست رفته وی، پس از تحصیل حکم براءت اجازه انتشار حکم را به متهم داده است.

آنچه در فوق بیان شد، صرفاً اشاره به مقررات مربوط به مفهوم نخست از اعاده حیثیت بود. اما آنچه هدف اصلی این مقاله است، بررسی معنای دوم اعاده حیثیت، یعنی تأسیس حقوقی اعاده حیثیت است. این تأسیس حقوقی در قوانین سابق جایگاه شناخته شده‌ای داشت؛ ولی در حال حاضر باتوجه به ماده (۶۲) مکرر ق.م.ا، بین فلسفه این تأسیس با مقررات موضوعه هماهنگی لازم به چشم نمی خورد. در این مقاله پس از بررسی مقررات سابق و تحلیل ماده (۶۲) مکرر ق.م.ا، پیشنهادی لازم ارائه

خواهد شد. بدین ترتیب ملاحظه خواهد شد که امکان هماهنگ ساختن مقررات جاری با فلسفه این تأسیس حقوقی وجود دارد.

#### بحث و بررسی

هدف قانونگذار از تصویب مقررات راجع به اعاده حیثیت این است که اگر کسی در اثر ارتکاب جرم، حقوق قانونی و موقعیت اجتماعی خود را از دست داد، بتواند مجدداً آن را به دست آورد. این نهاد حقوقی یکی از این تدابیر و وسایل قانونی برای اعمال اغماض و رأفت در مورد شخصی است که مجازات را تحمل کرده و بعداً رفتار شایسته از خود نشان می‌دهد.<sup>(۹)</sup> قبل از اینکه موضع‌گیری قانون مجازات اسلامی در مورد تأسیس حقوقی اعاده حیثیت بیان شود، لازم است به اختصار به طرق اعمال اعاده حیثیت با توجه به آنچه در حقوق کشورهای دیگر مرسوم است، اشاره شود. اعاده حیثیت قضایی:

اعاده حیثیت قضایی زمانی است که مرجع قضایی صالح، متقاعد شود که محکوم‌علیه، مستحق اعاده حیثیت است. این نوع اعاده حیثیت، در جرایم شدید متصور است و در جرایم کم‌اهمیت، چون مجازات محروم‌کننده به دنبال ندارد، موضوعیت پیدا نمی‌کند.<sup>(۷)</sup>

شرایط لازم برای اعاده حیثیت قضایی در حقوق کشورها، با اندک تفاوتی به شرح زیر است:

الف) اجرای کامل مجازات با صدور عفو خاص، با سقوط مجازات به لحاظ مرور زمان.<sup>(۹)</sup> بنابراین، در تعلیق مجازات مادام که مدت معین شده، به اتمام نرسیده باشد، شخص نمی‌تواند تقاضای اعاده حیثیت قضایی نماید. همچنین به نظر می‌رسد در آزادی مشروط نیز به دلیل آنکه اجرای مجازات به تمام و کمال صورت نگرفته، شخص در ایام آزادی مشروط، نمی‌تواند تقاضای اعاده حیثیت قضایی بنماید.

ب) انقضای مهلت قانونی که نشان‌دهنده حسن رفتار محکوم‌علیه باشد. این مدت در حقوق کشورها متفاوت است. مثلاً در حقوق کشورها متفاوت است. مثلاً در حقوق لبنان، این مدت در احکام جنایی هفت سال و در احکام جنحه‌ای سه سال است. این مدت در صورتی که محکوم‌علیه، مرتکب تکرار جرم شده باشد، معمولاً دو برابر می‌شود.<sup>(۷)</sup>

ج) عدم صدور حکم جدید مبنی بر محکومیت جنایی و جنحه‌ای.

د) اجرای مجازات‌های تبعی، همچنین رد عین مال موضوع جرم یا پرداخت هزینه‌های دادرسی.

با جمع شرایط فوق، پرونده به نظر مرجع قضایی صالح رسانیده می‌شود و رأی مرجع قضایی در این خصوص معمولاً قطعی است. در صورتی که محکوم‌علیه به چند مجازات محکوم شده باشد، اعاده حیثیتی که صورت می‌گیرد، تمامی آنها را در برمی‌گیرد و قابل تجزیه نیست. البته رویه قضایی لبنان خلاف این امر را نشان می‌دهد. مخصوصاً زمانی که احکام صادر شده از مراجع مختلف باشد. در قوانین ما این نوع اعاده حیثیت را در لایحه شماره ۱۳۹۴/۳۸۳۸ سال ۱۳۱۸ که از طرف وزارت عدلیه تهیه و به مجلس تقدیم شد، می‌توان مشاهده کرد. به موجب ماده (۱۶) این لایحه «نسبت به محکومینی که مجازات اصلی درباره آنها اجرا و یا به یکی از علل قانونی اسقاط شده باشد و پنج سال از روز

تمام شدن مجازات اصلی و یا اسقاط آن گذشته و مستمراً رفتار پسندیده از آنها به‌ظهور رسیده باشد، به تقاضای محکوم‌علیه حکم به اعاده حیثیت داده می‌شود، مگر نسبت به محکومین به مجازات جنایی که تکرارکننده جرم شناخته شده‌اند که پس از گذشت ده سال با کسب شرایط مذکور دیگر، حکم اعاده حیثیت داده می‌شود. به جز عبارت فوق، در قوانین و مقررات ایران هیچ‌گونه متن قانونی در زمینه اعاده حیثیت قضایی به چشم نمی‌خورد.<sup>(۱۰)</sup>

اعاده حیثیت قانونی:

اعاده حیثیت قانونی برخلاف اعاده حیثیت قضایی، حق محکوم‌علیه بوده و مستلزم اظهارنظر قضایی نیست؛ بلکه فقط مشروط بر این است که مدت معینی از تاریخ اعلام شده، سپری گردد، بدون اینکه در این خلال جرمی واقع شده باشد. قانونگذار ایران فقط این نوع اعاده حیثیت را پذیرفته است. به‌موجب ماده (۱۹) قانون مجازات عمومی سابق: «هرکس به‌علت ارتکاب جرم عمدی به‌موجب حکم قطعی به حبس جنایی محکوم شود یا مجازات اعدام او در نتیجه عفو به حبس جنایی تبدیل گردد، تبعاً از کلیه حقوق اجتماعی محروم خواهد شد. به‌علاوه دادگاه می‌تواند مقرر دارد که محکوم علیه پس از اتمام کیفر حبس، در مدتی که از سه سال تجاوز نکند از اقامت در نقطه یا نقاط معینی ممنوع یا به اقامت در محل معینی، مجبور باشد.» تبصره «۱» این ماده مقرر می‌داشت: «هرکس به‌علت ارتکاب یکی از جنحه‌های زیر یا به‌علت ارتکاب جنایت عمدی با رعایت تخفیفات به حبس جنحه‌ای محکوم گردد، به مدت پنج سال از تاریخ اتمام مجازات حبس از خدمت یا اشتغال در وزارتخانه‌ها یا مؤسسات دولتی و وابسته به دولت و سازمان‌های مملکتی و سازمان‌های مأمور به خدمات عمومی و همچنین اشتغال به امر وکالت در دعاوی و سردفتری و دفتریاری محروم خواهد بود. به‌علاوه، دادگاه می‌تواند مجرم را به محرومیت از یکی یا بعضی از حقوق اجتماعی که از پنج سال تجاوز نکند، محکوم نماید.» چنان‌که ملاحظه می‌شود، محکومیت به حبس جنایی، موجب محرومیت از کلیه حقوق اجتماعی می‌شد؛ اما محکومیت به حبس جنحه‌ای در جرایم عمدی، الزاماً موجب محرومیت از کلیه حقوق اجتماعی نبود؛ مگر اینکه دادگاه، محرومیت محکوم‌علیه را از بعضی حقوق اجتماعی که از پنج سال تجاوز نمی‌کرد، مصلحت می‌دانست. مصادیق محرومیت از حقوق اجتماعی در تبصره «۲» ماده (۱۵) قانون مجازات عمومی به‌شرح زیر آمده بود:

- ۱ - محرومیت از حق انتخاب‌کردن یا انتخاب‌شدن در مجالس مقننه.
- ۲ - محرومیت از حق عضویت در کلیه انجمن‌ها و شوراها و جمعیت‌هایی که اعضای آن به‌موجب قانون باید با رأی مردم انتخاب شوند.
- ۳ - محرومیت از عضویت در هیأت منصفه و هیأت امنا.
- ۴ - محرومیت از اشتغال به مشاغل آموزشی و روزنامه‌نگاری.
- ۵ - محرومیت از استخدام در سازمان‌های دولتی و شرکتها و مؤسسات وابسته به دولت و شهرداری‌ها و مؤسسات مأمور به خدمات عمومی و ادارات مجلسین و سازمان‌های دیگر مملکتی.

۶ - محرومیت از وکالت دادگستری و کارگشایی و تصدی دفاتر اسناد رسمی و ازدواج و طلاق و دفتراری.

۷ - محرومیت از انتخاب شدن به سمت داوری و کارشناسی در مراجع رسمی.

۸ - محرومیت از انتخاب شدن به سمت قیم یا امین یا ناظر یا متولی و متصدی موقوفه عام.

۹ - محرومیت از استعمال نشان و مدالهای دولتی و استفاده از امتیازات دولتی و عناوین افتخاری.

ماده (۵۷) قانون مجازات عمومی، درمورد اعاده حیثیت قانونی، تصریح داشت: «درمورد جرایم عمدی کسانی که به حبس جنحه‌ای محکوم می‌شوند، ظرف پنج سال و کسانی که به حبس جنایی محکوم می‌گردند، ظرف مدت ده سال از تاریخ اتمام مجازات مذکور یا شمول مرور زمان در صورتی که جنایت یا جنحه مؤثری نداشته باشند، به اعاده حیثیت نائل می‌شوند و آثار تبعی محکومیت آنها زایل می‌گردد؛ مگر اینکه به موجب قانون ترتیب دیگری مقرر شده باشد. درمورد عفو اگر محکوم علیه بلافاصله آزاد شود، تاریخ اتمام مجازات همان تاریخ عفو است و الاً خاتمه اجرای بقیه مجازات خواهد بود». تبصره «۱» این ماده نیز مربوط به مجازاتهای تکمیلی و اقدامات تأمینی بود که اعاده حیثیت و رفع محرومیت‌های اجتماعی را موقوف به خاتمه اجرای آنها با شمول مرور زمان، می‌نمود.

به هر حال، مقررات مربوط به اعاده حیثیت در قانون مجازات عمومی، صریح و از نظر اجرایی نیز مشکلات چندانی نداشت. اما مقررات پس از پیروزی انقلاب اسلامی در این زمینه جامع و مانع نبوده است. ماده (۱۹) قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ اشعار می‌دارد: «دادگاه می‌تواند کسی را که به علت ارتکاب جرم عمدی به تعزیر یا مجازات بازدارنده محکوم کرده است، به عنوان تتمیم حکم تعزیری یا بازدارنده، مدتی از حقوق اجتماعی محروم و نیز از اقامت در نقطه یا نقاط معین ممنوع یا به اقامت در محل معین مجبور نماید». علت اینکه قانونگذار، فقط مرتکبین جرایم عمدی تعزیری یا مستوجب مجازات بازدارنده را به عنوان تتمیم حکم، از حقوق اجتماعی محروم کرده، آن است که معتقد بود که محرومیت از حقوق اجتماعی در حدود و قصاص، احکام خاص خود را داشته و متمایز از شیوه‌های معمول در مجازاتهای تعزیری و بازدارنده است. ملاحظه می‌شود که این ماده فقط محرومیت از حقوق اجتماعی را به عنوان مجازات تتمیمی که ماهیتاً با مجازاتهای تکمیلی مورد نظر قانون مجازات عمومی مشابهت دارند، مورد حکم قرار داده است. ضمن اینکه مصادیق محرومیت از حقوق اجتماعی و مدت آن در این ماده را به تشخیص دادگاه محول کرده است. این امر که قاضی، مصادیق محرومیت از حقوق اجتماعی را تعیین نماید، با روح اصل بیست و دوم قانون اساسی تعارض دارد؛ زیرا طبق این اصل، حقوق افراد از تعرض مصون است مگر در مواردی که قانون آن را تجویز کند.

تعیین مدت محرومیت از حقوق اجتماعی با توجه به ماده فوق برعهده دادگاه گذاشته شده است. لذا پس از انقضای مدت تعیین شده به وسیله دادگاه، محکوم علیه خودبخود حقوق خود را باز می‌یابد. ماده (۲۰) قانون مجازات اسلامی نیز مؤید این امر است: «..... محرومیت از بعضی یا همه حقوق اجتماعی.... باید متناسب با جرم و خصوصیات مجرم در مدت معین باشد....» با توجه به همین برداشت، بعضی از حقوقدانان درمورد مجازاتهای تعزیری معتقدند: «کسی که به مجازات ماده (۱۹)

محکوم می‌شود، بلافاصله با اجرای کیفر اصلی به اعاده حیثیت، نائل می‌گردد و در موارد دیگر نیز که مجازات تتمیمی وجود ندارد، همین حکم جاری است.<sup>(۱۰)</sup>

به موجب صدر ماده (۶۲) مکرر.م.ا: «محکومیت قطعی کیفری در جرایم عمومی به شرح ذیل محکوم علیه را از حقوق اجتماعی محروم می‌نماید و پس از انقضای مدت تعیین شده و اجرای حکم، رفع اثر می‌گردد...» این قسمت از ماده، از نظر نگارش قابل ایراد است. جمله اول عبارت فوق دارای فعل، فاعل و مفعول است. اما قسمت اخیر عبارت، فاعل و مفعول مشخصی ندارد، ضمن اینکه جمله تمام نشده است. ضروری است حداقل، قسمت اخیر عبارت با قسمت نخست آن، هماهنگ باشد. لذا باید به این نحو تنظیم می‌شد: «... و انقضای مدتهای تعیین شده پس از اجرای حکم، محرومیت از حقوق اجتماعی را مرتفع می‌نماید».

به موجب بند «۱» ماده (۶۲) مکرر: «محکومان به قطع عضو در جرایم مشمول حد، پنج سال پس از اجرای حکم» به اعاده حیثیت نائل می‌شوند. در خصوص این بند بیان چند نکته ضروری است:

الف) به منظور هماهنگی در متن ماده قانون و مخصوصاً صدر ماده، بهتر بود قانونگذار به جای «محکومان» کلمه «محکومیت» را به کار می‌برد؛ چرا که بحث در مورد آثار محکومیت است.

ب) باتوجه به مقررات قانونی مربوط به حدود، حکم بند یاد شده، فقط در مورد محاربه و سرقت مستوجب حد، صادق است. طبق ماده (۱۹۰) قانون مجازات اسلامی، قطع دست راست و پای چپ، یکی از مجازات‌های محارب است. همچنین به موجب ماده (۲۰۱) قانون مجازات اسلامی، مجازات سرقت مستوجب حد در مرتبه اول و دوم قطع عضو است.

ج) این بند در مورد بعضی مصادیق قطع عضو، صراحت ندارد. همان گونه که اشاره شد، اگر کسی برای مرتبه اول، مرتکب سرقت مستوجب حد شده و حد قطع ید در مورد او اجرا شود و قبل از انقضای پنج سال از تاریخ اجرای حد، مجدداً مرتکب سرقت مستوجب حد شود، معلوم نیست پنج سال مورد نظر این بند برای رفع اثر از محرومیت‌ها، از چه زمانی شروع خواهد شد؟ آیا پنج سال مورد نظر از تاریخ قطع پای چپ است یا اینکه پنج سال لازم برای اعاده حیثیت در مورد سرقت اول با مدت زمان لازم برای رفع اثر از محرومیت‌ها در قبال سرقت دوم جمع می‌شود؟ به هر حال، تکلیف این امر روشن نشده است. باتوجه به ماده (۵۷) قانون مجازات عمومی مصوب ۱۳۵۲ در موارد فوق، راه حل قضیه تا حدودی روشن بود. به طوری که رعایت پنج سال در مورد جنحه و ده سال در مورد جنایت، برای رفع اثر از محرومیت‌ها، منوط به عدم ارتکاب جنحه مؤثر جدید بود.

د) محکومیت مذکور در این بند، صرفاً ناظر به قطع عضو در جرایم مستوجب حد است. باتوجه به اینکه قصاص عضو نیز از مصادیق قطع عضو است، معلوم نیست چرا قانونگذار محکومیت به قصاص عضو را مورد توجه قرار نداده است؟

به موجب بند «۲» ماده مزبور: «محکومان به شلاق در جرایم مشمول حد، یک سال پس از اجرای حکم به اعاده حیثیت نائل می‌شوند.» مجازات تکرار بعضی از جرایم مستوجب حد نیز شلاق است. حال اگر شخص برای مرتبه اول محکوم به حد شلاق شود و پس از اجرای حکم و قبل از انقضای یک سال،

مرتکب تکرار جرم مستوجب حدشلاق گردد، احتساب یک سال برای رفع محرومیت‌ها، به چه صورت امکان‌پذیر است؟ قانونگذار تکلیف این موارد را بیان نکرده و ضابطه‌ای نیز به‌دست نداده است. بهتر بود در این مورد نیز قانونگذار از ملاک ماده (۵۷) قانون مجازات عمومی سابق استفاده می‌نمود و رعایت یک‌سال را در مورد محکومان به شلاق برای رفع اثر از محرومیت‌ها، منوط به عدم ارتکاب جرم دیگر می‌نمود.

طبق بند ۳۳: ماده (۶۲) مکرر ق.م.ا: «محکومان به حبس تعزیری بیش از سه سال، دو سال پس از اجرای حکم» به اعاده حیثیت نائل می‌شوند.

در رابطه با این بند چند نکته قابل توجه است:

الف) در این بند، محکومان به حبس تعزیری بیش از سه سال، مورد توجه قرار گرفته‌اند. از ظاهر عبارت قانون این‌گونه استنباط می‌شود که منظور، حبس تعیین‌شده در حکم دادگاه است و نه حبس پیش‌بینی شده در قانون.

ب) باتوجه به صدر ماده (۶۲) مکرر، برای رفع اثر از محرومیت از حقوق اجتماعی، دو شرط لازم است: ۱ - انقضای مدت تعیین شده، ۲ - اجرای حکم.

در قانون مجازات عمومی، علاوه بر انقضای مدت تعیین‌شده از تاریخ اتمام مجازات، شمول مرور زمان نیز موجب رفع اثر از محرومیت‌ها می‌شد. در زمان تصویب ماده (۶۲) مکرر ق.م.ا، قوانین کیفری ما درمورد زمان حکمی نداشت، لذا اشاره به مرور زمان نشده است. در حال حاضر، ماده (۱۷۴) قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸، ناظر به مرور زمان اجرای مجازاتهای بازدارنده و اقدامات تأمینی و تربیتی است. باتوجه به قسمت اخیر ماده فوق که تصریح دارد: «در هر حال آثار تبعی حکم به قوت خود باقی خواهد ماند»، شمول مرور زمان نسبت به اجرای حکم در مجازاتهای بازدارنده مستلزم رفع اثر از محرومیت از حقوق اجتماعی که از آثار تبعی حکم است، نمی‌باشد. لازم به ذکر است که ماده (۶۲) مکرر، فقط ناظر به جرایم مستوجب حد و تعزیر است و مجازاتهای بازدارنده قانوناً مشمول احکام این ماده نیست. هرچند مرز دقیق جرایم تعزیری و بازدارنده در قانون مشخص نیست، ولی باتوجه به اینکه جریان آثار تبعی مجازاتهای شدیدی نظیر مجازاتهای جرایم حدود و تعزیرات محدود به مدت زمان معینی است، به‌طور منطقی، توجیهی برای استمرار دایمی آثار تبعی مجازاتهای بازدارنده وجود ندارد. از طرفی، باتوجه به ماده (۱۷۴) قانون آیین دادرسی کیفری که تصریح دارد: «پس از انقضای مواعد مقرر در ماده (۱۷۳)، اجرای حکم موقوف می‌گردد، توقف اجرای حکم مستلزم توقف آثار تبعی نیست». می‌توان نتیجه گرفت که قانونگذار، مجازاتهای تبعی حکم را مشمول مرور زمان ندانسته، ولی قائل به استمرار دایمی محرومیت از حقوق اجتماعی به‌عنوان آثار تبعی حکم نیز نبوده است. عقل و منطق نیز اقتضا می‌کند که آثار تبعی مجازاتهای بازدارنده نامحدود نباشد.

ج) برای رفع اثر از محرومیت از حقوق اجتماعی، لازم است حکم اجرا و مدت معین نیز منقضی شود. در مجازاتهای تعزیری، اگر اجرای مجازات محکوم‌علیه معلق گردد و یا محکوم علیه از آزادی مشروط

استفاده کند، صرف صدور قرار تعلیق اجرای مجازات یا صدور حکم آزادی مشروط نباید به عنوان اجرای حکم تلقی گردد. هرچند در ذیل تبصره "۵" ماده (۶۲) مکرر، قانونگذار، آزادی مشروط محکوم علیه را به منزله اجرای کامل حکم محکومیت تلقی کرده است؛ بلکه زمانی می توان قائل به اجرای حکم بود که مدت تعیین شده توسط دادگاه سپری گردد. طبق ماده (۱۶۰) قانون مجازات لبنان، نیز اجرای کامل به عنوان شرط اعاده حیثیت مطرح و صرف تعلیق اجرای مجازات و یا آزادی مشروط، به عنوان اجرای کامل مجازات محسوب نشده است.<sup>(۶)</sup>

به موجب تبصره "۱" ماده مذکور: «حقوق اجتماعی عبارت است از حقوقی که قانونگذار برای اتباع کشور جمهوری اسلامی ایران و سایر افراد مقیم در قلمرو حاکمیت آن منظور نموده و سلب آن به موجب قانون یا حکم دادگاه صالح می باشد».

حقوقدانان در تعریف حقوق اجتماعی گفته اند: «حقوقی که مقنن برای اتباع خود در ارتباط با مؤسسات عمومی مقرر داشته است؛ مانند حقوق سیاسی، حق استخدام، حق انتخاب کردن و حق انتخاب شدن در مجالس مقننه، ادای شهادت در مراجع رسمی، داور و مصدق واقع شدن... و اعم از حقوق سیاسی است».<sup>(۱۲)</sup>

حقوق سیاسی نیز عبارت است از: «حقوقی که به موجب آنها شخص دارنده حقوق می تواند در حاکمیت ملی خود مانند انتخابات، تصدی شغل قضا و مشاغل رسمی دیگر و یا عضویت در هیئت منصفه و یا دارا شدن امتیاز روزنامه نگاری، شرکت کند».<sup>(۱۱)</sup>

به موجب اصل بیستم قانون اساسی: «همه افراد ملت، اعم از زن و مرد یکسان در حمایت قانون قرار دارند و از همه حقوق انسانی - سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با رعایت موازین اسلام برخوردارند».

قانون اساسی برخورداری افراد ملت از حقوق اجتماعی را در اصول متعددی متذکر شده است؛ ولی سلب این حقوق را در موارد استثنایی منوط به حکم قانون نموده است. به نظر می رسد، سلب حقوق اجتماعی از طریق حکم دادگاه، با اصل بیست و دوم قانون اساسی مطابقت نداشته باشد. هرچند در حال حاضر با توجه به تأیید شورای نگهبان، فرض بر این است که تبصره یادشده، مغایرتی با قانون اساسی ندارد.

در تبصره فوق، نیازی به تعریف حقوق اجتماعی نیست و اگر قانونگذار صرفاً مصادیق محرومیت از حقوق اجتماعی را که در صورت محکومیت قطعی، محکوم علیه از آن محروم می گردید، بیان می کرد، کفایت می کرد و تعریف حقوق اجتماعی ضرورتی نداشت؛ زیرا تعریف حقوق اجتماعی به لحاظ وسعت دامنه آن، امکان احصای مصادیق را غیر ممکن می سازد و این امر با هدف قانونگذار که در مقام روشننگری است، منافات دارد. پس عبارت "از قبیل" که در ذیل تبصره آمده است، با صدر ماده (۶۲) مکرر همخوانی ندارد. از ظاهر صدر ماده (۶۲) مکرر استنباط می شود که قانونگذار در مقام بیان محرومیت های خاصی است که در صورت محکومیت قطعی، دامن گیر محکوم علیه می شود؛ ولی ذیل

تبصره، با آوردن عبارت "از قبیل" ابهامی ایجاد نموده است و این گونه به نظر می‌رسد که محرومیت از حقوق اجتماعی، منحصر به موارد مذکور در این ماده نیست، بلکه ذکر مصادیق آن تمثیلی است. به موجب شق "الف" ماده (۶۲) مکرر: «حق انتخاب شدن در مجالس شورای اسلامی و خبرنگاران و عضویت در شورای نگهبان و انتخاب شدن به ریاست جمهوری...» به عنوان مصادیق حقوق اجتماعی ذکر شده است. بند "۱" تبصره "۲" ماده (۱۵) قانون مجازات عمومی، محرومیت از حق انتخاب کردن را نیز مصداق محرومیت از حقوق اجتماعی برشمرده بود؛ در حالی که شق "الف" ذیل تبصره "۱" ماده (۶۲) مکرر، فقط حق انتخاب شدن را به عنوان مصداق از مصادیق محرومیت از حقوق اجتماعی بیان کرده است. به نظر می‌رسد، قانونگذار در سال ۱۳۷۷ تمایل به مشارکت افراد جامعه در سرنوشت خود داشته، پس نخواست است حتی در صورت ارتکاب جرم از سوی شهروندان، آنان را از شرکت در انتخابات محروم کند.

طبق شق "ب" ماده (۶۲) مکرر: «اشتغال به مشاغل آموزشی و روزنامه نگاری» مصداق دیگر حقوق اجتماعی است. اهمیت خاص بعضی مشاغل، توجه ویژه قانونگذار را به دنبال داشته است. مشاغل آموزشی و روزنامه نگاری از جمله این مشاغل کلیدی و مهم است. طبق بند "۴" ماده (۹) قانون مطبوعات مصوب ۱۳۶۴، «عدم اشتغال به فساد اخلاقی و سابقه محکومیت کیفری براساس موازین اسلامی که به موجب قانون سلب حقوق اجتماعی باشد» یکی از شرایط لازم برای شخص حقیقی متقاضی صاحب امتیاز محسوب شده است. بنابراین، محکوم علیه، قبل از اعاده حیثیت، حق اشتغال در چنین مشاغلی را ندارد.

براساس شق "۵" ماده (۶۲) مکرر: «استخدام در وزارتخانه‌ها، سازمان‌های دولتی، شرکتها، مؤسسات وابسته به دولت، شهرداری‌ها، مؤسسات مأمور به خدمات عمومی، ادارات مجلس شورای اسلامی، شورای نگهبان و نهادهای انقلابی»، مصادیقی از حقوق اجتماعی است.

براساس شق "و" ماده (۶۲) مکرر: «وکالت دادگستری و تصدی دفاتر اسناد رسمی و ازدواج و طلاق و دفتر یاری»، مصادیق بارز حقوق اجتماعی است. به موجب ماده (۶) قانون وکالت مصوب ۱۳۱۵: «اشخاصی که به موجب حکم محکمه انتظامی ممنوع الوکاله شده‌اند... هرگاه ممنوعیت آنها فقط از جهت اخلاقی بوده، پس از پنج سال از تاریخ صدور حکم، می‌توانند اعاده حیثیت نمایند، مشروط به اینکه در مدت مزبور اعمال منافی اخلاقی از آنها مشاهده نشده باشد...» در این ماده، اولاً: محرومیت از وکالت، به موجب حکم محکمه انتظامی صورت می‌گیرد و نه محاکم دادگستری. ثانیاً: مهلت لازم برای اعاده حیثیت، از تاریخ صدور حکم شروع می‌شود. البته انشای ماده فوق به نحو مرقوم، طبیعی است؛ زیرا برای ممنوعیت از وکالت، خاتمه‌ای وجود ندارد تا گفته شود مرتکب پس از اجرای ممنوعیت از وکالت، ظرف پنج سال به اعاده حیثیت نائل خواهد شد. آنچه در ماده (۶) قانون فوق آمده است، با اعاده حیثیت مذکور در ماده (۶۲) مکرر قانون مجازات اسلامی، سنخیت ندارد. محرومیت از وکالت به عنوان یکی از مصادیق محرومیت از حقوق اجتماعی، در ماده (۱۰) لایحه قانونی استقلال قانون وکلا مصوب ۱۳۳۳ بیان شده است. به موجب این ماده: «به اشخاص زیر اجازه

وکالت داده نمی‌شود: ... محکومیت به جنایات مطلقاً و محکومین به جنحه‌هایی که منافای با امانت و عفت و شئون وکالت است، به تشخیص هیأت مدیره کانون و یا آن که به موجب قانون مستلزم محرومیت از بعضی از حقوق اجتماعی است.

درخصوص سردفتری و دفترباری نیز به موجب ماده (۱۲) قانون دفاتر اسناد رسمی و کانون سردفتران و دفترباران مصوب ۱۳۵۴: «اشخاص زیر را نمی‌توان به سمت سردفتری و دفترباری انتخاب یا ابقا کرد:

محکومین به جنایات عمدی و محکومین به ارتکاب جنحه‌های منافای عفت و همچنین محکومین به جنحه‌هایی که مطابق قانون مستلزم محرومیت از بعضی از حقوق اجتماعی مذکور در ماده (۱۵) قانون مجازات عمومی است؛ و همچنین است اشخاصی که احرار شود به اتهامات جنایات عمدی تحت محاکمه هستند». قسمت اخیر ماده فوق، حکمی برخلاف مقررات محرومیت از حقوق اجتماعی دارد؛ زیرا محرومیت از حقوق اجتماعی علی‌القاعده به دنبال صدور حکم قطعی است. درحالی که طبق قسمت اخیر ماده فوق، مطرح بودن اتهام به جنایات عمدی نیز موجب محرومیت متهم از یکی از حقوق اجتماعی وی شده است.

طبق شقوق "ز" و "ح" ماده (۶۲) مکرر: «انتخاب شدن به سمت داوری و کارشناسی در مراجع رسمی» و استفاده از نشان و مدال‌های دولتی و عناوین افتخاری» به عنوان مصادیقی از حقوق اجتماعی محسوب شده‌اند که در صورت محکومیت قطعی، محکوم‌علیه از آن محروم می‌شود.

در حال حاضر به نظر می‌رسد، رغم وجود عبارات «از قبیل» در تبصره «۱» ماده (۶۲) مکرر، محرومیت از حقوق اجتماعی منحصر به موارد تصریح شده فوق می‌باشد.

به موجب تبصره «۲» ماده (۶۲) مکرر: «چنانچه اجرای مجازات اعدام به جهتی از جهات متوقف شود، در این صورت، آثار آن پس از انقضای هفت سال از تاریخ توقف اجرای حکم رفع می‌شود». در این تبصره، منظور قانونگذار از کلمه «اعدام» معلوم نیست. به موجب بند «د» ماده (۲۰۱) ق.م.ا، مجازات مرتکب سرقت مستوجب حد در مرتبه چهارم، اعدام است. همچنین به موجب ماده (۵۱۳) ق.م.ا، مجازات ساب‌النبی، اعدام است. باتوجه به دو مورد فوق، اطلاق مجازات اعدام به «حد قتل» چندان بعید به نظر نمی‌رسد. اگر مقصود قانونگذار از کلمه «اعدام» حد قتل باشد، در این صورت، نمی‌توان جهتی را یافت که اجرای حد، متوقف شود. ممکن است گفته شود باتوجه به مقررات حدود در قانون مجازات اسلامی، اگر مرتکب بعد از اقرار به جرم مستوجب حد، توبه کند، قاضی می‌تواند از ولی امر تقاضای عفو نماید یا حد را اجرا کند؛ و این جهتی است که مجازات اعدام متوقف می‌شود. ولی این عبارت نیز به صراحت موضوع کمکی نمی‌کند؛ زیرا حکم فوق در صورتی است که حکم محکومیت صادر نشده باشد، در حالی که طبق تبصره «۲» ماده (۶۲) مکرر، بعد از صدور حکم اعدام، ممکن است اجرای آن به جهتی از جهات متوقف شود. اگر منظور از اعدام، حد رجم باشد، می‌توان مواردی را در قانون یافت که مصداق این تبصره باشد. به موجب ماده (۱۰۳) قانون مجازات اسلامی: «اگر محکوم به رجم از گودال فرار کند، در صورتی که زنا یا او با اقرار ثابت شده باشد، برگردانده نمی‌شود».

سؤال دیگر این است که، آیا کلمه “اعدام” در این تبصره به “قصاص نفس” نیز اطلاق می‌شود یا خیر؟ اگر چنین باشد، مشکلی از جهت تفسیر تبصره “۲” به نظر نمی‌رسد؛ زیرا اجرای قصاص نفس در صورت گذشت اولیای دم، متوقف شده و محکوم‌علیه پس از انقضای هفت سال از تاریخ توقف اجرای حکم، به اعاده حیثیت نائل می‌شود. ولی با عدم صراحت قانون، چگونه می‌توان قائل به این برداشت شد. مضافاً به اینکه، در بند “۱” ماده (۶۲) مکرر، به‌رغم اینکه قصاص عضو نیز مصداقی از قطع عضو می‌باشد، ولی قانونگذار فقط قطع عضو در جرایم مشمول حد را مورد حکم قرار داده است. از طرفی، در ماده (۲۹۳) قانون آیین دادرسی دادگاهها در امور کیفری، اعدام و قصاص نفس، دو موضوع جدا از یکدیگر مورد توجه قرار گرفته است. در قسمت اول این ماده آمده است: «قبل از اجرای حکم اعدام یا قصاص نفس یا رجم یا صلب...». به نظر ما با توجه به اینکه قانونگذار توقف اجرای مجازات اعدام را به جهتی از جهات، ممکن دانسته است و با توجه به اینکه در حدود توقف اجرای حد قتل میسر نیست، چاره‌ای جز این نیست که گفته شود کلمه “اعدام” در این تبصره، ناظر به مجازات قصاص نفس است؛ چرا که قانونگذار با علم به احکام حدود، این تبصره را انشا کرده است. درغیراین صورت، باید قائل به لغو بودن عمل قانونگذار شد، که این امر با توجه به فرض حکیم بودن قانونگذار، صحیح نیست.

به موجب تبصره “۳” ماده (۶۲) مکرر: «درمورد جرایم قابل گذشت، در صورتی که پس از صدور حکم قطعی با گذشت شاکی یا مدعی خصوصی، اجرای مجازات موقوف شود، اثر محکومیت کیفری زایل می‌گردد.» ابهامی که در حال حاضر در قانون مجازات اسلامی وجود دارد، عدم ارائه ملاک دقیق درمورد جرایم قابل گذشت است. ماده (۷۲۷) قانون مجازات اسلامی، بعضی از جرایم را جز با شکایت شاکی خصوصی قابل تعقیب ندانسته است. درخصوص همین جرایم، اگر شاکی خصوصی گذشت نماید، به دادگاه اختیار داده است که مجازات مرتکب را تخفیف داده و یا با رعایت موازین شرعی، از تعقیب مجرم صرف نظر نماید. قابل گذشت بودن بعضی از جرایم بدین معنا که با گذشت شاکی خصوصی اجرای مجازات متوقف گردد و دادگاه اختیاری در تخفیف نداشته باشد، در قوانین متفرقه نظیر قانون صدور چک آمده است.

در جرایم قابل گذشت، اگر با گذشت شاکی یا مدعی خصوصی، دادگاه از تعقیب مجرم صرف نظر نماید، محکوم‌علیه با توجه به تبصره “۳” ماده (۶۲) مکرر، به اعاده حیثیت نائل می‌شود. ولی اگر به‌رغم گذشت شاکی یا مدعی خصوصی، دادگاه مجازات محکوم‌علیه را با توجه به اختیار مذکور در ماده (۷۲۷) ق.م.ا، تخفیف دهد، در این صورت، معلوم نیست محکوم‌علیه پس از گذشت چه زمانی به اعاده حیثیت نائل خواهد شد.

به نظر ما، محرومیت از حقوق اجتماعی فقط درمورد محکومیت‌های مذکور در بندهای سه‌گانه و تبصره “۲” ماده (۶۲) مکرر از روی قانون مجازات عمومی ۱۳۵۲ رونویسی شده است. لذا به نظر می‌رسد، درمورد جرایم قابل گذشت، به‌رغم گذشت شاکی یا مدعی خصوصی، چنانچه دادگاه در مجازات محکوم‌علیه تخفیف دهد، پس از اتمام مجازات، محکوم‌علیه به اعاده حیثیت نائل خواهد شد.

به موجب تبصره «۴» ماده (۶۲) مکرر: «عفو مجرم، موجب زوال آثار مجازات نمی‌شود، مگر اینکه تصریح شده باشد» می‌دانیم که اعطای عفو به دو صورت امکان‌پذیر است: گاهی عفو به موجب قانون داده می‌شود، که از آن به عفو عام تعبیر می‌گردد. این نوع عفو مجازات اصلی و آثار محکومیت کیفری را مرتفع می‌کند. گاهی نیز به موجب دستور عالی‌ترین مقام مملکتی داده شود، که از این نوع عفو، به عفو خاص تعبیر می‌شود. عفو خاص پس از صدور حکم قطعی میسر است و قبل از آن نمی‌تواند اعطا شود.<sup>(۱۲)</sup> در این نوع عفو، سایر محرومیت‌ها از قبیل محرومیت از حقوق سیاسی و مدنی و ممنوعیت از بعضی از حقوق مدنی و اجتماعی و خانوادگی به اعتبار خود باقی است؛<sup>(۹)</sup> زیرا فقط مجازات یا قسمتی از آن بخشوده می‌شود و اصل عمل کماکان مجرمانه باقی می‌ماند.<sup>(۱۴)</sup>

باتوجه به مطالب فوق، حکم تبصره «۴» ماده (۶۲) مکرر، ناظر به عفو خاص است؛ زیرا عفو خاص موجب زوال آثار مجازات نمی‌گردد. ولی در هر حال اگر عفو خاص موجب بخشیده شدن تمامی مجازات مورد حکم گردد، تاریخ اعطای عفو، تاریخ اتمام مجازات محسوب می‌شود و محکوم‌علیه باید باتوجه به ملاک‌های ماده (۶۲) مکرر، مهلت قانونی تعیین شده را جهت رفع اثر از محرومیت‌های اجتماعی، سپری نمایند.

به موجب تبصره «۵» ماده (۶۲) مکرر: «در مواردی که عفو مجازات، آثار کیفری را نیز شامل می‌شود، همچنین در آزادی مشروط، آثار محکومیت پس از گذشت مقرر از زمان آزادی محکوم‌علیه رفع می‌گردد.» قسمت اول این تبصره، ناظر به عفو عام است؛ زیرا در عفو عام، مجازات اصلی و همچنین مجازات‌های تبعی و محرومیت از حقوق اجتماعی بخشیده می‌شود. به موجب رأی وحدت رویه شماره ۵۹/۲۴ مورخ ۱۳۶/۱/۲۳: «آثار محکومیت که شامل مجازات‌های تبعی نیز می‌باشد، طبق ماده (۵۵) قانون مجازات عمومی زایل می‌گردد.»<sup>(۱۵)</sup> مصادیق بارز عفو عمومی را در ماده واحده لایحه قانونی رفع آثار محکومیت‌های سیاسی مصوب ۵۸/۱/۱۸ شورای انقلاب و لایحه قانونی عفو عمومی متهمان و محکومان جزایی مصوب ۵۸/۲/۱۹ می‌توان ملاحظه کرد. به موجب این ماده واحده: «محکومیت کسانی که به اتهام اقدام علیه امنیت کشور و اهانت به مقام سلطنت و ضدیت با سلطنت مشروطه و اتهامات سیاسی دیگر تا تاریخ ۵۷/۱/۱۶ به حکم قطعی محکوم شده‌اند، کان‌لم‌یکن و ملغی‌الاثراً تلقی می‌شود و کلیه آثار تبعی محکومیت‌های مزبور موقوف‌الاجرا خواهد بود.» طبق لایحه قانونی عفو عمومی متهمان نیز: «کلیه کسانی که تا تاریخ تصویب این قانون، در مراجع قضایی مورد تعقیب قرار گرفته‌اند، اعم از اینکه حکم قطعی درباره آنها صادر شده باشد یا نشده باشد، حسب مورد از تعقیب یا مجازات معاف خواهند بود.»<sup>(۱۶)</sup> در مورد عفو عام، به لحاظ اینکه آثار کیفری نیز زایل می‌شود، تاریخ اعطای عفو، تاریخ اعاده حیثیت و رفع محرومیت از حقوق اجتماعی است. قسمت دوم تبصره فوق، همان گونه که قبلاً نیز گفته شد، برخلاف اصول مربوط به اعاده حیثیت است. طبق این تبصره، کسی که به طور مشروط آزاد می‌گردد، تاریخ آزادی مشروط وی ابتدای شروع مدت مقرر برای نیل به اعاده حیثیت تلقی شده است. لذا اگر مهلت‌های مقرر منقضی شود، محرومیت‌های محکوم‌علیه مرتفع می‌شود. حال آنکه این امر

صحیح نیست؛ زیرا آزادی مشروط، به معنای اتمام مجازات نیست، بلکه پایان مهلت تعیین شده از سوی دادگاه که متهم در آن مهلت به طور مشروط آزاد شده است، پایان اجرای حکم تلقی می‌گردد. نتیجه‌گیری:

باتوجه به مباحث مطرح شده در این مختصر، باید اذعان داشت که مقررات مربوط به تأسیس حقوقی اعاده حیثیت، در قانون مجازات عمومی سابق به مراتب دقیق‌تر و سنجیده‌تر بود. در حال حاضر، ماده (۶۲) مکرر ق.م.ا، موضع‌گیری قانونگذار جمهوری اسلامی ایران را در قبال این تأسیس حقوقی، نشان می‌دهد. به رغم اینکه فرصت کافی برای بررسی و مذاقه پیرامون این ماده وجود داشت و با تأخیر هفت‌ساله نسبت به تاریخ تصویب قسمت کلیات قانون مجازات اسلامی در سال ۱۳۷۰ تصویب شد، دارای ایرادهای فراوانی است.

در عبارت به کار رفته در ماده فوق، صرف‌نظر از ایرادهای نگارشی، انسجام لازم وجود ندارد. جملات مربوط به صدر ماده (۶۲) مکرر، نمونه‌ای از این عدم انسجام می‌باشد. از لحاظ ماهوی نیز احکامی در این ماده آمده است که از حیث منطقی، دلیلی بر عدم شمول این احکام نسبت به بعضی از محکومیت‌های دیگر وجود ندارد.

ازجمله اینکه معلوم نیست قانونگذار به چه دلیل محکومیت به قصاص عضو را مشمول حکم مذکور در بند “۱” ماده فوق ندانسته است و همچنین به چه دلیل محکومیت به مجازات‌های بازدارنده را از شمول حکم مذکور در بند “۳” ماده یادشده ننموده است.

در ماده (۶۲) مکرر، تکلیف این امر که چنانچه در جرایم مستوجب حد قطع، مرتکب بعد از جرم نخست و قبل از اعاده حیثیت، مجدداً مرتکب جرم گردد، مدت زمان لازم برای اعاده حیثیت چگونه محاسبه می‌شود. بهتر بود قانونگذار در این مورد از ملاک مذکور در ماده (۵۷) قانون مجازات عمومی ۱۳۵۲ تبعیت می‌کرد و رفع اثر از محکومیت به حد قطع نخست را منوط به عدم ارتکاب جرم مستوجب حد قطع دیگر می‌نمود.

در ماده یادشده عباراتی به کار رفته است که تعیین مصادیق آن همواره آسان نیست و بعضاً به لحاظ وجود ابهام، تعبیر و تفاسیر مختلفی را به همراه دارد. ازجمله این موارد می‌توان به کلمه «اعدام» که در تبصره “۲” ماده یادشده آمده است اشاره نمود. به هر حال، پیشنهادهای لازم در توضیح ماده (۶۲) مکرر ارائه شده است، امید است با نصب‌العین قراردادن پیشنهادهای ارائه شده، قانونگذار بتواند نسبت به اصلاح و تدوین قانون جامع و مانع اقدام نماید.

پی‌نوشت‌ها:

۱ - صابر، محمود، اعاده حیثیت، ماهنامه معاونت حقوقی و امور مجلس ریاست جمهوری، سال اول، شماره ۲، آذرماه ۱۳۸۱، ص. ۳۹.

۲ - فرهنگ فارسی عمید، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷.

۳ - فرهنگ حقوقی مدین، قم، انتشارات مدین، ۱۳۷۶.

۴ - Black “S Law Dictionary, Sixth Edition Butter worth, London/۱۹۹۰.

- ۵ - اسماعیل الوهیب، ابراهیم، القاموس القانونی، لبنان، چاپ سوم، ۱۹۸۸.
- ۶ - سلیمان الفاروقی، حارث، المعجم القانونی، چاپ سوم، ۱۹۷۷.
- ۷ - عالیہ، سمیر، قانون العقوبات (القسم العام) بیروت، المؤسسة الجامعیہ للدراسات و النشر والتوزیع، ۱۹۹۳، ص ۲۲۳.
- ۸ - هدایتی، محمدعلی، آیین دادرسی کیفری، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۳۲، ص ۱۸۱.
- ۹ - علی آبادی، عبدالحسین، حقوق جنایی، جلد دوم، تهران، انتشارات فردوسی، چاپ اول، ۱۳۶۷، ص ۴۲۹.
- ۱۰ - معینی، حسین، اعاده حیثیت، مجموعه حقوقی شماره ۴، سال دهم، ص ۷۳۳.
- ۱۱ - نوربها، رضا، زمینه حقوق جزای عمومی، انتشارات کانون وکلای دادگستری، چاپ اول، ص ۳۲۷.
- ۱۲ - جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ترمینولوژی حقوق، انتشارات گنج دانش، چاپ اول، ۱۳۶۷.
- ۱۳ - شیری، عباس، سقوط مجازات، انتشارات جهاد دانشگاهی شهید بهشتی، چاپ اول، ۱۳۷۲، ص ۱۶۲.
- ۱۴ - صانعی، پرویز، حقوق جزای عمومی، جلد دوم، انتشارات گنج دانش، چاپ پنجم، ص ۳۲۷.
- ۱۵ - مجموعه آرای وحدت رویه دیوان عالی کشور (جزایی) ۱۳۷۰ - ۱۳۲۸، تهران، انتشارات فردوسی.